



نشریه رسمی بسیج دانشجویی دانشگاه تهران
آذر ماه ۱۳۹۹

بررسی عملکردهای آبان سال ۹۸ در پی از آبان

اقدام علیه امنیت ملی

اعتماد از دست رفته | درستایش محکمه | جنگ سرد

اقدام علیه امنیت ملی

درگیری در کف خیابان حکم رینگ بوکس را دارد. درگیری که تنها گروه‌های مختلف از مردم، نیروهای امنیتی و نیروهای خارجی، بازیگران آن هستند. در واقع آن چیزی که قابل بررسی و تکرار نشدن است، حضور نیروهای بیگانه در کشور نیست. ما اینجا با یک لایه بسیار پیچیده در کشور طرف هستیم که به اصطلاح آن را لایه تصمیم‌گیری می‌نامیم.

ادامه مطلب

یادداشتی از مجید قاسمی

در ستایش محکمه

ضمانت اجرای قانون، در تمهیدیست که برای عقاب و مجازات خدشه‌کنندگان آن در نظر گرفته شده است. چه اگر نباشد این عقاب برای پایمال کردن بایسته‌ها و ارزش‌ها، دیگر سنگ روی سنگ بند نمی‌شود. ما اما مسئله را به کلی واژگون کرده‌ایم؛ چطور؟ بخوانید.

ادامه مطلب

اگر صدای مردم شوند کار به خیابان نمی‌کشد

با این تفاسیر چرا باید اعتراضی صورت بگیرد؟

چون احساس کردند ما برای نظام هزینه می‌دهیم اما کسی صدای ما را نمی‌شنود. انگار کسی این بار فشار بر گردن مردم را نمی‌بیند. آن هم فشاری که با دهه ۶۰ متفاوت است.

ادامه مطلب

یادداشتی از فاطمه امان‌گاہ

اعتماد از دست رفته

امنیت انواع گوناگونی از جمله امنیت فردی، عمومی، اجتماعی، خانوادگی و غیره دارد که یکی از مهم‌ترین آن‌ها امنیت اجتماعی است. مشخصاً برای ایجاد امنیت اجتماعی در یک جامعه باید افکار عمومی توسط دولت کنترل و به آن بها داده شود. مسئله‌ای که این روزها از فقدانش رنج می‌بریم؛ توجه به افکار عمومی.

ادامه مطلب

گزارشی از دو روز پرحاشیه دانشگاه

جنگ سرد

اینجا در ایران، دانشجو بیش از هر چیز و از سال‌ها پیش، معترض بوده است. به رژیم شاه، به بنی‌صدر، به سرمایه‌داری، به نگاه امنیتی، به تحجر، به غربزدگی، به مذاکره، به عدم مذاکره، و حالا؟

ادامه مطلب



اقدام علیه امنیت ملی

سرمقاله | محمدامین احمدی | سردبیر

از طرفی از ابتدای سال ۱۳۹۸ بحث‌هایی در مورد افزایش قیمت بنزین مطرح بود؛ اما مجلس در یک خلا هویستی، نقش خود را در سطح تصمیم‌گیری کشور فراموش می‌کند. این خلا تقریباً تا پایان عمر مجلس دهم وجود دارد. از طرفی بنظر می‌رسد دولت از پیامدهای این تصمیم خود به خوبی آگاه است؛ زیرا تصمیم خود را از مجاری قانونی موجود جلو نمی‌برد. در واقع دولت به این جمع‌بندی رسیده است که خود نمی‌تواند پیامدهای تصمیمی که گرفته است را جبران کند، بنابراین به یک عزم همگانی نیاز دارد که خب شورای سران قوا، بهترین گزینه است.

در این واقعه تاریخی ما با یک تصمیم‌گیری با آگاهی از عواقب آن روبرو هستیم. پیامدهایی که منجر به اختلال در یک وظیفه اصلی حکومت در برابر مردم یعنی تامین امنیت در ابعاد مختلف می‌شود. در واقع دولت و مجلس با آگاهی از پیامدهای تصمیم خود که احتمالاً در راس آن ناآرامی اجتماعی، برهم خوردن امنیت عمومی است، اقدامی را در یک شورا رقم می‌زنند. در واقع حکمی که بسیاری از افراد در جامعه چه با ارتباط بیگانگان چه بدون ارتباط با آنها، آن متهم شده‌اند، این بار در یک ساختار تصمیم‌گیری رخ می‌دهد. در نهایت در یک خلا نظارتی بر تصمیمات، هم‌نظر آشکار نبودن مقرر اصلی، وجود یک شورا با ساختاری مبهم و نبود پاسخگویی از طرف تصمیم‌گیران منجر به اقدامی شده است که خروجی‌اش آسیب جدی به امنیت عمومی و پشتوانه مردمی حاکمیت بوده است. سوالی که بی‌پاسخ می‌ماند این است: تا چه زمانی تصمیم‌گیری و کوتاهی در تصمیم‌گیری، بدون نظارت قانونی ادامه خواهد داشت و حسابرسی ویژه‌ای برای مسئولان در کشور نخواهیم داشت؟

در واقع ما در لایه‌ی کلان تصمیم‌گیری با دو گزاره روبرو هستیم؛ اول اینکه تصمیم گرفته شده با آگاهی کامل نسبت پیامدهای آن اتفاق افتاده است. در این صورت قصور حتمی و در نهایت بنظر عادلانه‌ترین کار، اقدام به تشکیل دادگاه برای تصمیم‌گیران اصلی این ماجرا است. دوم اینکه تصمیم گرفته شده بدون آگاهی نسبت به پیامدهای امنیتی و آشوب‌زا بودن این تصمیم است. در این صورت نیز بدیهی است که تصمیم‌گیران هیچ آگاهی نسبت به امنیت ملی، بویژه در ایران، ندارند؛ پس صلاحیت تصمیم‌گیری در سطح کلان را نیز نخواهند داشت.

در نهایت بنظر می‌رسد تصمیم‌گیران که خود دهه ۶۰ را به چشم دیده‌اند، آگاهی ندارند که تامین‌کننده‌ی اصلی امنیت، مردم هستند. در واقع به لطف آگاهی‌های دینی در کشور، مردم خطوط قرمز را می‌دانند؛ حداقل بهتر از تصمیم‌گیران در واقعه‌ی بنزین. اما آنچه باعث شده به جای حاکمیت بر اساس پشتوانه مردمی، به حاکمیت بر اساس نیروهای نظامی و انتظامی دلخوش کنیم، فهم غلط از مردم در یک جامعه‌ی اسلامی است. جامعه‌ای که ظهور و بروزش براساس دستورات الهی و اجرای آن به پشتوانه‌ی مردمی است، وقتی مردم را از تصمیمات حذف می‌کند، احتمالاً دل در گرو اصولی دیگر دارد یا به پیامدهای تصمیماتش نادان است.

هر چه از اصل واقعه آبان ۹۸ فاصله می‌گیریم، صحبت کردن در مورد آن سخت‌تر می‌شود. سخت‌تر از این جهت که به مرور تصمیمات پشت درهای بسته در آن زمان، توسط افراد مختلف مطرح می‌گردد و عموم مسئولین سعی بر برائت از اتفاقات رخ داده دارند. بر اساس گفته‌ی رییس کمیسیون امنیت ملی مجلس دهم، حدود ۲۳۰ نفر در اتفاقات آبان کشته شده‌اند. نیروهای رسمی امنیتی حدود ۶ نفر بوده‌اند و حدود ۲۰ درصد از جانب‌اختگان در قالب نیروهای عمل‌کننده برای نظم و امنیت بوده‌اند. در این آمار همچنین تعداد مجروحین اتفاقات سال ۹۸ حدود ۲۰۰۰ نفر ذکر شده و مجروحین نیروهای امنیتی و نظامی بیش از ۵۰۰۰ نفر است. اگرچه تحلیل واقعه‌ی آبان به راحتی میسر نیست؛ اما آن‌چه که بیشتر جامعه اتفاق نظر دارند، حاکم شدن چند روز بحران امنیتی در کشور است. از امنیت اقتصادی تا اجتماعی.

درگیری در کف خیابان حکم رینگ بوکس را دارد. درگیری که تنها گروه‌های مختلف از مردم، نیروهای امنیتی و نیروهای خارجی، بازیگران آن هستند. در واقع آن چیزی که قابل بررسی و تکرار نشدن است، حضور نیروهای بیگانه در کشور نیست. ما اینجا با یک لایه‌ی بسیار پیچیده در کشور طرف هستیم که به اصطلاح آن را لایه تصمیم‌گیری می‌نامیم. اصلاح لایه‌ی تصمیم‌گیری در کشور و در واقع فهم هزینه بالای تصمیم‌گیری در کشور، خصوصاً در سطوح مقامات عالی، نقطه‌ی تاریک تصمیم‌گیری‌ها است.

در این مرحله بهتر است چالش‌های مختلفی که در ایام آبان با آن روبرو بودیم را بطور خلاصه بررسی کنیم.

- ۱- فشارهای اقتصادی بر زندگی مردم که در اثر تورم ایجاد شده است. (نارضایتی عمومی)
- ۲- فشارهای تحریمی بر کشور و کاهش فروش نفت و به دنبال آن کسری بودجه قابل توجه. (ایجاد درآمدهای پایدار)
- ۳- وجود تهدیدهای آشکار مقام‌های کشورهای خارجی در مورد ایجاد آشوب یا به اصطلاح پایان جمهوری اسلامی.
- ۴- تنش در سطح جریان‌های اصلی سیاسی کشور پس از انتخابات ۹۶.

جزئیات این لیست تقریباً از حوصله عمومی خارج است؛ اما اگر همین سرنخ‌ها را دنبال کنیم به یک اشتباه در لایه‌ی کلان تصمیم‌گیری می‌رسیم.

در واقع می‌توان گفت دولت و مجلس با تبعات این تصمیم‌گیری در سطح کشور به خوبی آگاه بودند. دولت با توجه به نظر مجلس که در برنامه ششم توسعه آمده، قادر به افزایش نرخ حامل‌های انرژی می‌باشد؛ البته یک شرط کلی و غیرقابل اندازه‌گیری به نام «ملاحظات اجتماعی و اقتصادی» دارد که بنظر می‌رسد بیشتر حکم سوپاپ اطمینان را دارد تا یک شرط عقلانی.

در ستایش محکمه

یادداشت | مجید قاسمی | کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی

”وُ خَرَجُوا فَيَكُومُ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَا وُضِعُوا خِلَالَكُمْ“. اگر منافقان در کنار شما بمانند و به جهاد با دشمن بیایند، جز بر سستی و ناتوانی شما نخواهند افزود و در میان صفوف شما تفرقه و تشتت خواهند افکند.^۱

ضمانت اجرای قانون، در تمهیدیست که برای عقاب و مجازات خدشه‌کنندگان آن در نظر گرفته شده است. که اگر نباشد این عقاب برای پایمال کردن بایسته‌ها و ارزش‌ها، دیگر سنگ روی سنگ بند نمی‌شود. ما اما مسئله را به کلی واژگون کرده‌ایم؛ چطور؟ بخوانید.

در آبان سال گذشته؛ شورای سران سه قوه، مشخصاً با سرکردگی دولت حسن روحانی تصمیم‌گرانی بنزین در هیئت غافلگیرکننده‌ای را اجرا کرد و از ساعت صفر ۲۴ آبان، کشور وارد چالشی شد که کماکان با گذشت یکسال، تلخی آن زیر زبان‌مان مزه‌مزه می‌کند. هر عاقلی هنگامی که بسیاری از مردم به دلیل وضعیت بد اقتصادی در فراهم آوردن نیازهای اولیه زندگی خود درمانده‌اند، متوجه می‌شود گران کردن قیمت بنزین که همواره در اذهان عمومی به معنای بالا کشیدن قیمت دیگر اجناس است، می‌تواند عامل شوک و عصبانی کردن آحاد جامعه نسبت به این مسئله شود. اما در خوشبینانه‌ترین حالت، تصمیم‌گیران و مجریان این مصوبه، از درک آنچه میانگین شعور و هوش عامه مردم هم آن را می‌فهمید عاجز ماندند. حالت بدبینانه‌اش اما بماند. به تعبیری ما با میزانسنی مواجه شدیم که دولت می‌دانست این تصمیم و این اجرا منجر به خیابان آمدن مردم و برخورد سخت ما بین آنان و عاملان نظم و امنیت می‌شود و از طرفی سوءاستفاده دشمنان خارجی و تلاش آن‌ها برای جهت‌دهی به اعتراضات هم امر غیرقابل پیش‌بینی نبود. حال اما عاملان این ماجرا نه ککشان گزید و نه پاسخی برای عملکردشان گرفتند. اصل ماجرا و تنبیه مسببان آن یک بحث، اما بحث اصلی صیانت از حرمت اعتمادیست که مردم به حاکمیت دارند و در چنین صحنه‌ای، انتظار دارند فردی حتی اگر در قامت ریاست جمهوری بود، نسبت به خطی که کرده پاسخگو باشد. این صیانت، عالی‌ترین دلیل محکمه است.

این محکمه صحنه‌ایست برای اعاده حیثیت از انقلاب اسلامی. تقاضی است برای خون مردمی که قربانی بازی‌خون دولت و مسئولان شدند. ادای دینیست به جان‌های از دست رفته‌ی ماموران نظامی و امنیتی که تقلا کردند آتش بنفش، موجودیت نظام و کشور را در خود نسوزاند. حال اما تصور این محکمه برای ما بیشتر شبیه به فانتزی شده که عقلای قوم هر بار که جوانان انقلابی آن را مطالبه می‌کنند ریش‌خند “توجه‌می‌فهمی” را به صورتشان می‌کوبند. در یک تقسیم‌بندی کلی (البته با اغماض) نیروهای سیاسی کشور در پس ماجرای بنزین به چند دسته تقسیم می‌شوند. اول: آنان که همه‌چیز را طبیعی جلوه دادند و با تیتیر “هزینه‌جراحی” اقدام دولت در گران کردن بنزین را گامی در جهت تعدیل اقتصادی و درست دانستند. دوم: اصولگرایان و اصلاح طلبانی

که همواره از نقش دولت در این ماجرا نالیدند ولی در بزنگاه‌ها همواره ترمز نقد واقعی دولت شدند. سوم: کسانی که با لحاظ مصلحت کشور و ثبات امنیتی بر تبیین نقش عاملان این فاجعه پافشاری کردند و از محاکمه دست‌اندرکاران خصوصاً حسن روحانی سخن گفتند.

طبیعیست در وضعیت مطالبه‌ی رادیکال، طیف اول و دوم تلاش برای زدودن مشروعیت از آن بکنند. همواره همین بوده و همواره همین هست، لکن آن‌چه امروز نباید فراموش شود، خط درست شناخت عاملان واقعی و پیگیری محاکمه‌ی آنان است. گذشتن از سرمایه‌ی اجتماعی از دست رفته‌ی نظام و خون کشته‌شدگان، رفته‌رفته به شکل‌گیری این باور می‌انجامد که حتی اگر با این فضاقت وضعیتی غیرعادی و پرهزینه را رقم بزنند، هیچ پاسخ و برخوردی در مقابل خود نمی‌بینند؛ این یعنی همان “سنت غلط”. دوم: این چندسال اخیر، با ماجراهای ریز و درشت اعتراضات و تجمعات خیابانی، قدری برایمان تلخی رقم زده که همین حالا هم مرورشان کام‌مان را تلخ می‌کند. از طرفی اما ما محکومیم به مرور؛ مرور تلخی‌های گذشته برای ممانعت از تلخی‌های آینده. تماس‌های اولیه مردم و ناظران وضع موجود همیشه پر هزینه بوده و سطح بالایی از رادیکالیسم را تجربه می‌کند. نیروهای موجود همیشه در موقعیت‌هایی مشابه قرار نمی‌گیرند و از طرفی هم، همیشه علائق مشترک ندارند. در میزانسن اعتراض علاوه بر دو طرف، می‌توان از طرف سومی هم سخن گفت. آنانی که دل در گرو نظامی دارند که به نحوی باورمند به مبدا و معادش ایمان دارند؛ یعنی ما. “میانجی‌گری” عمده وظیفه‌ایست که جنبش دانشجویی در بزنگاه‌هایی چنین می‌بایست ایفا کند. در وضعیتی که معترضان توان انتقال درست مطالبات خود را ندارند، دانشجویان و دیگر دغدغه‌مندانی که نظاره‌گر ماجرا هستند، می‌توانند واسط خوبی برای مفاهمه باشند. برگردیم به صبح یکشنبه ۲۶ آبان‌ماه. دوروز از اجرای طرح گرانی بنزین می‌گذرد. اعتراضاتی شروع شده که رفته‌رفته گسترده‌تر می‌شود. اینجا، همان موقفیست که ما باید دست به کار می‌شدیم و مطالبه‌ی توقف موقت طرح را خواستار می‌شدیم. وقتی “امکان قانونی” ورود مجلس به ماجرا فراهم بود تا با مصوبه‌ای فوری طرح را متوقف کند و تصمیم‌گیری در این مسئله را از مدار نادرست تکروی دولت روحانی خارج و بر مدار عقلانیت قانونی برگرداند، چرا باید از آن چشم‌پوشی شود؟ ما تجربه‌ی کذبازی دولتی‌ها را در ماجرای برجام فراموش نکرده‌ایم! وقتی در راهروهای بهارستان پیچ‌پیچ تاکید رهبری مبنی بر تایید برجام بر زبان اصحاب برجام زمزمه می‌شد. اگر امروز با تجربه‌ی موجود بخواهیم میان دوگانه‌ی ورود مجلس برای توقف مصوبه و آنچه در واقعیت محقق شد با آن حجم هزینه انتخاب کنیم کدام را انتخاب می‌کنیم؟ شاید فکر کردن به این پرسش و سبک‌سنگین کردن فرضیه‌ی اول کمی برایمان پذیرفتنی‌تر کند که اگر بنا به برقراری محکمه‌ای باشد، ما نیز به اتهام بی‌عملی و سکون باید پاسخگو باشیم. “الساکت احوال‌راضی”^۲





اگر صدای مردم شوند کار به خیابان نمی کشد

مصاحبه | تحریریه

حدود یک سال از اتفاقات تلخ آبان ۹۸ می‌گذرد؛ اما سؤالاتی هم‌چنان در جامعه وجود دارد. چرا اعتراضات معیشتی در کشور معمولاً پیوست امنیتی پیدا می‌کنند؟ چرا هرگز مشخص نشد مسئول آن تصمیمات هزینه بار برای کشور چه کسی بود؟ چند ساعتی به گفتگو با محمدصادق شهبازی، فعال اجتماعی و از فعالین سالیان گذشته جنبش دانشجویی، نشستیم تا در مورد وقایع آبان یک لایه جلوتر برویم.

آبان ۹۸ احتمالاً تا سال‌ها در ذهن ما خواهد ماند. روایت‌های مختلفی از آبان وجود دارد. روایت و تحلیل شما از آبان چیست؟

یک روایت تهدید محور و امنیتی است که دست دشمن خارجی را می‌بیند، گروه‌های مسلح را می‌بیند. مقامات امنیتی نیز از قبل در مورد فتنه ۹۸ هشدار می‌دادند. نشانه‌هایی هم بود از حجم سلاحی که در تجمعات به کار گرفته شده بود تا حجم تخریب‌ها که عادی نبودند. راپیان رویکرد امنیتی با استناد به این مسائل می‌گویند این‌ها صرفاً یک نقشه خارجی بوده است.

این روایت تقریباً در تمام اعتراضاتی داخل کشور مطرح شده است. از تجمع‌های کارگری تا همین آبان. خوب بنظر نمی‌آید اینقدر هم مساله امنیتی بوده باشد. گروه‌های مختلفی در اعتراضات بودند خوب این‌ها چه می‌شوند؟

اگر بخواهیم ماجرا را صرفاً از نگاه امنیتی بررسی کنیم، ریشه‌هایی که باعث بروز این اتفاق شده است را نخواهیم فهمید. وقایع آبان را باید با رویکرد اجتماعی بررسی کرد. باید ببینیم چه گروه‌هایی در این وقایع بودند. یک گروه سازمان‌یافته و وابسته به خارج که تکلیفشان مشخص است. عده‌ای هم از فرصت استفاده کرده و مغازه‌ها را خالی کردند؛ اما کسانی بودند که بغض داشتند. شما وقتی با نگاه امنیتی مساله را ببینید این بغض‌های فروخورده مردم را نخواهید دید. مردمی که در هر شرایط سختی، این سیستم را تحمل کردند و بارش را به دوش کشیدند. این مردم، مردم عادی نیستند. این‌ها مردمی هستند که دل می‌سوزاند برای این حکومت.

با این تفاسیر چرا باید اعتراضی صورت بگیرد؟

چون احساس کردند ما برای نظام هزینه می‌دهیم اما کسی صدای ما را نمی‌شنود. انگار کسی این بار فشار بر گردن مردم را نمی‌بیند. آن هم فشاری که با دهه ۶۰ متفاوت است. آن دوره اگر فشار بود

برای همه بود. اما الآن مشکل فقط برای مردم است. گویا برای عصبانی کردن مردم، یک تعمد یا حداقل بی‌تدبیری وجود دارد. برای دورانداختن مردم از طرف طیفی از مسئولین. چه کسی گفته از زندگی مردم باید شروع کرد؟

اگر اجازه بدهید، اینجا یک نظری وجود دارد که در هنگامی که تحریم هستیم و درآمد نفتی زیادی نداریم برای جبران کسری بودجه، اصلاح قیمت سوخت و حامل‌های انرژی می‌تواند بخشی از کسری بودجه را جبران کند.

طبق آمار رسمی حدود ۴۰ هزار میلیارد تومان آورده این تصمیم برای دولت بوده است در مقابل حدود ۲۳۰ نفر کشته. در مملکتی که نزدیک ۲۰۰ هزار میلیارد تومان معوقات بانکی، ۱۲ هزار میلیارد فرار مالیاتی و کلاً، ۷ هزار میلیارد فرار مالیاتی پزشکان، ده‌ها هزار میلیارد مشوق مالیاتی در مناطق آزاد، رانت برای واردات و غیره وجود دارد، چه کسی می‌گوید اولویت دست روی زندگی مردم گذاشتن است؟

اگر این ارقام صحت داشته باشد، چرا باید از این دست اقدامات داشته باشیم؟ ساده‌تر اینکه اگر اینقدر مساله خطی است چرا به سراغ همان افشاری که گفتید نمی‌روند؟

مسئولین و نهادهای مختلف می‌دانند اگر با این‌ها درگیر شوند قطعاً پزشکان، وکلا، بازرگانان و غیره علیه‌شان موضع خواهند گرفت. دیگر کسی نیست پول کمپین‌های انتخاباتی را بدهد. ولی متوجه شده‌اند اگر با زندگی مردم بازی کنند، چند روزی سر و صدا می‌شود و چند نفری کشته می‌شوند و آخر سر هم می‌روند تلویزیون با لبخند می‌گویند اطلاع نداشتیم!

حالا که به اتفاقات آبان رسیدیم، اصلاً بر فرض صحیح بودن تصمیم، چه می‌شود که این طور با افکار عمومی برخورد می‌شود؟

نظارت بر دولت داشتند و وظیفه پیگیری ترک فعل دولت را داشتند، به وظیفه‌شان عمل می‌کردند، کشور این چنین نمی‌شد.

اگر همین خط را دنبال کنیم حداقل از نظر ذهنی خیلی از مشکلات ما حل می‌شود. علی‌الحساب ریشه‌ی این اتفاقات مثل آبان را در کجا می‌بینید؟

ببینید اگر مردم را نداشته باشیم، ابزار قدرتی برای ما باقی نمی‌ماند. چه می‌شود که مردم به سمت شبکه‌های خارجی می‌روند؟ اگر ما راهی گذاشته بودیم که اعتراضشان را به مسئولین برسانند، دیگر مردم به سمت خارج سوق پیدا نمی‌کردند. بخشی از این ماجرا به دلیل رفتار غلط و بدون چارچوب در طول این سال‌ها بوده است. اینکه مردم می‌بینند نه تنها مطالبات ما را نمی‌شنوند، بلکه با ما جوروی رفتار می‌کنند که عصبانی‌مان می‌کنند؛ پس راه را در اعتراض رادیکال می‌بینند. مسئولین امنیتی، اگر شما در اینجا فرصت محور نگاه می‌کردید و حتی تهدید محور هم نگاه می‌کردی باید در مقابل این چنین تصمیماتی می‌ایستادید.

حالا که بحث به مسئولین رسید، رفتارهای مسئولین در آن برهه زمانی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ یک سکوت عجیبی کشور را گرفته بود. تا جایی که رهبرانقلاب خودشان اوضاع را جمع و جور کردند.

نهادهای امنیتی ما باید وظایف خودشان را انجام می‌دادند. یکی آن موقع نبود که بگویند نهادهای مسئول و امنیتی چرا جابجایی می‌دهند. مسئول امور اجرایی کشور با لبخند می‌گوید من خودم نمی‌دانستم، مسئول قوه قضاییه می‌گوید من مشروط پذیرفتم. این مشروط پذیرفتن به چه معناست؟ یعنی نمی‌دانستند این اتفاق خواهد افتاد؟ اصلاً شما جایی که همه کشور را رها کردند نباید ورود می‌کردند؟ آقای مجلس! شما اولاً در آن جلسه حضور داشتید ثانیاً وظیفه نظارت بر رئیس جمهور را دارید. هم در مورد عضویت خود در آن شورا باید جواب بدهید و هم درباره نظارت بر تصمیم غلطی که گرفته شد. چرا باید همه شما جا خالی بدهید تا هسته سخت نظام مجبور بشود، هزینه ترک فعل شما را بدهد. اینجاست که مشخص می‌شود هسته سخت نظام اتفاقاً مسئولیت پذیری دارد. اگر فضا را امنیتی نمی‌کردیم و اگر با رویکرد اجتماعی مردم را آگاه می‌کردیم، ماجرا به آبان نمی‌رسید.

در مورد شورای سران قوا و حیات بلند مدتش نظر شما چیست؟

درباره شورای سران قوا، باید بگوییم این نهاد بدعت نیست. در زمان جنگ هم شورای سران قوا تشکیل شد و در ماجرای پرونده هسته‌ای ۸۲ تا ۸۴ بخش مهمی از تصمیمات را در جلسه سران قوا گرفته می‌شد. این شورای اقتصادی سران قوا هم اصلش اشکال ندارد ولی چارچوب می‌خواهد. اگر لازم است که مجلس قانون تصویب کند و حتی اگر لازم است، قانون اساسی را اصلاح کنید. چرا که جلسات سران قوا، در کوتاه مدت ممکن است موثر باشد ولی وقتی که روبه شود، کارکرد هر سه قوه زیر سوال می‌رود.

در نهایت سوالي که پیش می‌آید که چرا همچنان بعد از این مدت ما همچنان شاهد اختیارات بالای دولت هستیم؟

بنظر بنده رهبری دنبال این است که این آقایان غربگرا بهانه نداشته باشند که نظام همراه این‌ها نبود و نظام بود که اجازه نداد که پروژه‌ی غربگرایی به ثمر برسد. رهبری می‌خواهد مردم به این نتیجه برسند که خود این گفتمان کارآیی ندارد. اختیاراتی که آقای روحانی در دوران ریاست جمهوری‌اش داشته، بجز بنی صدر هیچ احادی نداشته است. یعنی قانون را می‌تواند دور بزند، در شورای سران قوا، قوه قضاییه را هم محدود می‌کنند، شفافیت هم که ندارد، پاسخگویی هم که ندارد، نظارت هم ندارد. رهبری همیشه می‌گوید که نقدهایش را در جلسات خصوصی بیان می‌کند ولی در جلسات علنی حمایت می‌کنند تا چارچوب‌های نظام حفظ بشود و مردم تصور درگیری سران نظام را نداشته باشند.

این‌ها سیاست‌های شوک درمانی است که از مدل‌های سرمایه‌داری دانشگاه شیکاگو بیرون آمده. می‌گویند به مردم شوک وارد کنید بعد هر بلایی سرشان بیاید، مردم در بهتانند. در آبان نیز با مردم چنین رفتاری شد. یک دفعه مردم فکر می‌کنند مسئولین به مانند اشیا با آن‌ها برخورد می‌کنند. مسئول نه خودش را ملزم به مشورت با مردم می‌داند، نه بعد از تصمیم‌گیری خود را به مردم پاسخگو می‌داند. حال مردم به این تصمیمات اعتراض دارند.

همینطور که آگاه هستیم، وقتی بستری هم اعتراض نیست، خروجی‌اش می‌شود همین که می‌بینیم. اصلاً راهی برای اعتراض هست؟

کاری کردیم که هیچ راهی برای اعتراض قانونی مردم وجود ندارد. قانون اساسی ما گفته است که تجمعات، فقط دو شرط نیاز دارد تا برگزار شود. یک، محلّ مبانای اسلام نباشد و دو، حمل سلاح در آن نباشد. چرا ما آن چیزی که قانون اساسی نیز قائل به آن است را از مردم گرفته‌ایم؟ ما قانونی نوشته‌ایم و توجیه‌مان هم این است که در دهه شصت عده‌ای آمدند و از این قانون سوءاستفاده کردند و ناامنی ایجاد کردند، حال برای جلوگیری از این ناامنی، صورت مسئله را پاک می‌کنیم. چنین نگاه امنیتی، نظام را در خطر قرار می‌دهد. اعتراض باید چارچوب داشته باشد ولی نه به این سخت‌گیری که داریم.

در نهایت هم این بغض فروخورده مردم منجر به انفجار می‌شود. در دیدگاه جمهوری اسلامی برخلاف نگاه نظام سرمایه‌داری جان یک نفر هم با ارزش است. کمیته‌ی انقلاب اسلامی ما در دهه ۶۰ یک رویکرد اجتماعی به تجمعات داشت. همان موقع در مشهد علیه شخص امام تجمعاتی شکل گرفت. جریان امنیتی ما تلاش می‌کرد تا تجمع را از فضای درگیری دور نگه‌دارد. با خیلی از آن‌ها جلسه گذاشتند و توجیه‌شان کردند. نگاه این بود که اگر مردم تحت تاثیر رسانه قرار گرفته باشند، وظیفه ما آگاهی بخشی و رشد مردم است.

حرف از رسانه آمد. عدم بازنمایی اعتراض مردم توسط رسانه‌های حاکمیتی، صداوسیما و غیره، چقدر در شدت اعتراضات موثر است؟

حاکمیت یکی از ابزارهایش نهی از منکر خود است. مثلاً از طریق صدا و سیما، مردم بینند که صدا و اعتراضشان را صدا و سیما پوشش می‌دهد، اصلاً به خیابان نمی‌روند. مردم وقتی به خیابان می‌آیند که می‌بینند هیچکدام از این‌ها کار خود را انجام نداده‌اند، در نتیجه دست به کنشگری رادیکال می‌زنند. ولی صدا و سیما به جای اینکه دانشگاه ملی باشد، شده است بوق مفلوک مسئولین. حتماً یکی از آفرینندگان آبان، همین صدا و سیماست با این ترک فعل‌هایش. شما باید صدای مردم می‌شدی! شما باید درباره ماجرا، بحث کارشناسی بگذارید. اینکه صدا و سیما بگوید که همه چیز آرام است، یک واقعیتی را برای مردم می‌سازد که حاکمیت هیچ صدایی از مردم نشنیده است و هیچ درکی از واقعیات جامعه ندارد.

عده‌ای با این منطق که بروز آشوب، ناامنی و زیان اقتصادی می‌آورد، همه‌ی راه‌های اعتراض را می‌بندد. این تئوری برای افزایش امنیت جواب می‌دهد؟

قانون فعلی که برای اعتراض گذاشتیم برای شکل گرفتن اعتراضات غیرسالم است. یعنی برای هل دادن مردم به سمت اعتراضات غیر قانونی است. اگر آبان ۹۸ نبود، اگر این بهم ریختگی‌های داخل کشور نبود، حاج قاسم ما را آمریکایی‌ها با پررویی تمام شهید نمی‌کردند. آمریکا در شرایطی به ما حمله کرد که احساس کرد در داخل بی‌تدبیری وجود دارد. شهادت قاسم سلیمانی حاصل بی‌تدبیری در ماجرای آبان بود. وگرنه آمریکایی‌ها در این همه سال جرئت نکرده بودند مرتکب چنین حماقتی شوند. اگر ما این را حل نکنیم، ابزار قدرتی برای ما وجود نخواهد داشت. بهانه دخالت دشمن نباید موجب بستن راه مردم بشود. کما اینکه اگر در حوزه اقتصادی تدبیر کرده بودید، اوضاع آشفته نمی‌شد. کما اینکه اگر کسانی که در مجلس و قوه قضاییه وظیفه



ISNA PHOTO

Hadi Zand

اعتماد از دست رفته

یادداشت | فاطمه امان‌گاه | کارشناسی علوم سیاسی

بروز افکار عمومی در این بسترها هستیم. به همین دلیل مقامات سیاسی همواره باید به آن توجه داشته باشند. همینطور در بیشتر اقدامات، توجه خود را به عکس‌العمل احتمالی مردم معطوف کنند و برای جلب همکاری مردم بیش از پیش به نگرش‌ها و باورها و تمایلات آن‌ها توجه داشته باشند. «این دقیقاً مسئله‌ای است که این سال‌ها از نگاه مسئولین دولتی کشورمان مهجور مانده است.»

تصمیمی گرفته می‌شود. بدون هیچ مقدمه‌ای به جامعه منتقل می‌شود. اتفاقاتی می‌افتد و ناگهان همه چیز تمام می‌شود. گویی اصلاً اتفاقی رخ نداده است. قصد بازگویی خاطرات تلخ بنزینی ۹۸ را ندارم. مسئله‌ای که پس از گذشت یک سال، هنوز پاسخی به ابهامات و سوالات پیرامون آن داده نشده است. روزبروز نیز بر سوالات افزوده می‌شود و مردم نیز جواب سوالات بیشتری را نمی‌دانند! عدم شفافیت در تصمیم‌گیری‌ها و سیاست‌گذاری‌ها به نحوی است که حواشی و شایعات، اصل مسئله را پوشش می‌دهند و آنچه به گوش مخاطب می‌رسد ناواضح و گاه نادرست است و همین امر باعث تشویش افکار عمومی و برهم خوردن نظم اجتماعی می‌شود.

فضای اجتماعی طوری ترسیم می‌شود که کارگزاران از نهادها یک تعریف دارند و آنچه اتفاق می‌افتد با تعریف ارائه شده سنخیتی ندارد. وضعیت آشفته که مردم دقیقاً نمی‌دانند چه اتفاقی افتاده و تصمیم‌گیرنده آن چه کسی بوده است. عدم وجود یک ساختار شفاف تصمیم‌گیری کشور را به جایی می‌رساند که در یک ساختار مبهمی مثل شورای سران سه قوه تصمیمی گرفته می‌شود و

امنیت و دولت؛ دو واژه‌ای که برای کارآیی همواره به یکدیگر نیاز دارند. آن‌قدر به هم نزدیک‌اند که برخی از اندیشمندان علم سیاست تنها وظیفه دولت را در حفظ امنیت و ایفای نقش پلیس می‌دانند. امنیت انواع گوناگونی از جمله امنیت فردی، عمومی، اجتماعی، خانواده و غیره دارد که یکی از مهم‌ترین آن‌ها امنیت اجتماعی است. مشخصاً برای ایجاد امنیت اجتماعی در یک جامعه باید افکار عمومی توسط دولت کنترل و به آن بها داده شود. مسئله‌ای که این روزها از فقدان رنج می‌بریم؛ توجه به افکار عمومی.

اگر بخواهیم تعریف کوتاهی از افکار عمومی ارائه دهیم می‌توانیم بگوییم. افکار عمومی عبارت است از نگرش و واکنش جمعی و مشهودی که بخش بزرگی از جامعه در برابر رویدادهای اجتماعی که اغلب مهم و حیاتی تلقی می‌شوند نشان می‌دهند. این واژه زمانی متولد شد که حکومت‌ها در جهان شکل گرفتند. هابز در اهمیت کنترل افکار عمومی این‌طور می‌گوید: «حکومت را می‌توان با زور به دست آورد اما برای حفظ آن باید به افکار عمومی تکیه کرد.» بنابراین منبعث شدن قدرت از ملت، توجه به اندیشه‌های مشترک و پذیرفته شده به وسیله جمع را فراهم می‌سازد که عدم توجه به آن باعث بی‌اعتمادی عمومی می‌شود. این خود موجب می‌شود افکار عمومی تمایل شدیدی به شایعه‌سازی پیدا کند و آن را به صورت غیررسمی بیان کند. با وجود گسترش تکنولوژی و شبکه‌های اجتماعی شاهد افزایش حضور و

است. وضعیت فعلی و نبود ساختار شفاف تصمیم‌گیری هیچ‌گاه ما را به یادگیری از تاریخ نمی‌رساند. اشتباهات پیاپی تکرار خواهند شد. چنین وضعیت آشفته‌ای منجر به بالا رفتن میزان نارضایتی مردم و از بین رفتن اعتماد عمومی می‌شود. مسئله‌ای که این روزها با آن دست و پنجه نرم می‌کنیم، اعتماد عمومی دقیقا آن نقطه اتکای دولت‌ها برای دوام است که این روزها می‌توان به عنوان پاشنه آشیل دولت فعلی از آن یاد کرد.

مشخصا مسئله آبان ۹۸ زوایای پنهان امنیتی، اجتماعی، فرهنگی و غیره زیادی داشته است. بخشی متوجه تصمیم‌گیری و اجرای غلط دولت و بخش دیگری مربوط به اپوزیسیون و نیروهای خارجی می‌شود. با این همه حق مسلم مردم است که خواهان پاسخگویی از جانب مقصر نامعلوم باشند و دولت موظف است که هرچند دیر این سکوت را بشکند و افکار عمومی را از مسئله پیش آمده مطلع کند. این وضعیت و شرایط حاصل عملکرد دولتی است که نه شاهد تدبیرش بودیم نه انتقال امیدش. اشتباهات متداول یک تصمیم را تا حدی ریشه‌دار کرد که به یک تابوی امنیتی تبدیل شد.

هیچ‌گاه نمی‌توانیم این بی‌تدبیری بزرگ و عدم شفافیت عمیق را فراموش کنیم و می‌توان شرایط کنونی را مشخصا حاصل عدم شفافیت در تصمیم‌گیری و مدل انتقال آن به اجتماع بدون هیچ توجهی به شرایط و وضعیت جامعه، سکوت مرگبار در قبال وضعیت اعتراضات، عدم توجه دولت به افکار عمومی و قدرت آن در شکل‌گیری اعتراضات و ایجاد تغییرات در کشور دانست. برای علت تشویش شرایط اجتماعی و از دست رفتن اعتماد عمومی باید به بی‌تدبیری‌ها اشاره کرد. برای نجات از این وضعیت مسئولین باید به مولفه‌های مهم شفافیت، توجه به مردم، پاسخگویی، مسئولیت‌پذیری، اعتماد عمومی و غیره عنایت کنند.

هیچ‌کس از طرفین، این تصمیم را به طور رسمی تایید نمی‌کنند. در نهایت همین باعث می‌شود هیچ‌کس هزینه‌های مالی و جانی رخ داده را برعهده نگیرد و تصمیم‌گیری‌های اشتباه و اجرایی هر طرحی هزینه خاصی برای تصمیم‌گیری و اجرا کننده نداشته باشد؛ مثال عینی آن هم همین آبان ۹۸ که رئیس‌جمهور به اذعان خودش تا صبح جمعه اطلاعی از اجرای این طرح نداشته است. سایر بزرگواران تصمیم‌گیر که عضو این شورا بودند هم هرکدام به نحوی از این ماجرا شانه خالی کردند؛ مشخصا ریسی، رییس قوه قضاییه، در اولین اظهارنظر مرتبط با اتفاقات آبان خود در جمع دانشجویان دانشگاه تهران می‌گویند: «من به طور غیررسمی از افزایش قیمت سوخت مطلع شدم و به آقای روحانی پیام دادم که اجرای طرح ممکن است مشکلاتی را ایجاد کند». پیش از آن هم اسماعیلی سخنگو دستگاه قضا از قول او اینطور نقل می‌کنند که: «حجت‌الاسلام ریسی با اصل طرح موافق، اما معتقد بودند اجرای آن نیاز به مقدمات زیادی دارد». از آن طرف هم لاریجانی جور دیگری خودش را بی اطلاع نشان می‌دهد و صرفا خودش را طرف مشورت می‌داند نه تصمیم‌گیرنده! حتی شنیده‌ها از راضی شدن مجلس حکایت دارد. شنیده‌ها یک چیز می‌گویند مسئولین یک چیز دیگر. مخاطب در فضایی غبارگرفته رها شده است. شرایط عدم شفافیت در کشور به گونه‌ای است که مسئولین هیچ توضیحی برای آنچه در حال رخ دادن است ندارند و هیچ‌کس تصمیم گرفته شده را گردن نمی‌گیرد. همین باعث می‌شود مردم طرف مقابل خود را گم کنند و ندانند فلان مسئله را مشخصا از چه کسی پیگیری کنند. انگار هیچکس درباره اتفاقات رخ داده تقصیر و مسئولیتی ندارد. چون در این سیستم بر ساخته اصولا هیچکس مقصر نیست.

یکی دیگر از مولفه‌های مهم حکومت‌داری، داشتن حافظه تاریخی





جنگ سرد

روایت | کاظم داوودی | کارشناسی ارشد مدیریت رسانه

اینجا در ایران، دانشجوی بیش از هر چیز و از سال‌ها پیش، معترض بوده است. به رژیم شاه، به بنی‌صدر، به سرمایه‌داری، به نگاه امنیتی، به تحجر، به غریزدگی، به مذاکره، به عدم مذاکره، و حالا؟

چندان کنار نیامده‌اند و تصمیم گرفته‌اند فارغ از بحث‌های حوصله‌سریب کارشناسی و حساب‌شده، از محیط امن دانشگاه بهره ببرند و صدایشان را به جایی برسانند. جلوتر می‌روی که حرف حسابشان را بشنوی.

اینجا ورودی نمازجمعه است. برای آن‌هایی که تابحال نمازجمعه تهران نبوده‌اند، می‌شود همان روبروی سر در معروف. به قولی، سر در پنجاه تومانی! یک فضای خالی سی متری، و در دو طرف دانشجویهای معترض. خب این هم یک مدل اعتراض است. دانشجویها دو قسمت می‌شوند که عکاس‌ها و نیروهای حفاظت بتوانند به خوبی کارشان را انجام بدهند و دانشجویها هم صدایشان را به جایی برسانند. شاید هم منطقتش خانم و آقا بوده...، اما نه، هر دو طرف هم دختر و هم پسر دارند. یک شعار از این طرف می‌آید و یکی هم از آن طرف، هر دو ناراضی از قیمت بنزین و بقیه تبعاتش. پلاکاردها هم کم‌وبیش شبیه هم است. شاید فقط، چون زیاد بودند دو دسته شده‌اند. علی‌ای حال، نمی‌شود همین‌جور مثل یتیم‌مانده‌ها این وسط ایستاد، مخصوصاً که نگاه‌ها هم از دو طرف کمی متعجب است. بسیار خوب، می‌رویم سمت راست، نه نه! چپ. می‌رویم چپ!

همه چپ‌هایی که با ما شعار می‌دهند

اینجا، همان چپ است. دانشجویهایی که یک درمیان رویشان را پوشانده‌اند، و اگر بخواهی از بینشان عکس بگیری، اصلاً خوشحال نمی‌شوند و غوغا راه می‌اندازند. می‌گویند از ثبت چهره‌شان حین تجمع می‌ترسند و حتی گاهی به کنار دستی‌شان هم با تردید نگاه می‌کنند. پلاکاردها کم است و همین چیزهایی که می‌گویند روی چند مقوا نوشته‌اند و دستشان است. هم دختر و هم پسر صدایشان را تا ته حنجره بالا می‌برند و ساده‌لوحانه است اگر فکر کنی صدای خانم‌ها ملایم‌تر است. چند دقیقه‌ای در همان حالت شعار می‌دهند و بعد از جلوی پردیس هنرهای زیبا، راه می‌افتند به سمت بالا، به سمت مسجد و کتابخانه. کمی که جلوتر می‌رویم، متوجه می‌شوی که انگار جمعیت دارد کم می‌شود و بعد می‌بینی آن بخش بیشتر آدم‌ها که سمت راست ایستاده

در روزهایی که رئیس‌جمهور شب عید ناگهان چنین تصمیمی می‌گیرد و بعد یادش می‌افتد توضیح بدهد، و به جای استفاده از لفظ «گران کردن بنزین»، از «طرح حمایت معیشتی» استفاده می‌کند، در روزهایی که نمایندگان مجلس طرح دوفوریتی امضا می‌کنند و پس می‌گیرند و توصیه به آرامش می‌کنند و همزمان برای استیضاح امضا جمع می‌کنند و استعفا می‌دهند، و در روزهایی که همه تصمیم‌گیران و اجراکنندگان ساکتند تا رهبری جملاتی بگوید و سپس از او تشکر کنند و خودشان را پشت همان چند جمله پنهان کنند، در روزهای سرد پاییزی که واقعیت، وارونه شده است، دانشگاه تهران حیاط امن دانشجویان معترض است. اینجا در ایران، دانشجوی بیش از هر چیز و از سال‌ها پیش، معترض بوده است. به رژیم شاه، به بنی‌صدر، به سرمایه‌داری، به نگاه امنیتی، به تحجر، به غریزدگی، به مذاکره، به عدم مذاکره، و حالا؟

راند اول

اگر ساعت ۳ بعدازظهر روز یکشنبه، ۲۶ آبان ۹۸، دو روز پس از تصمیم ناگهانی دولت برای افزایش قیمت بنزین، می‌توانستی از گیت‌ها بگذری و وارد صحن دانشگاه تهران بشوی، احساس می‌کردی نیمی از دانشگاه در رفت و آمد است، اما راحت متوجه نمی‌شوی که از کجا و به کجا. همراه بقیه آدم‌ها بین ورودی نمازجمعه و کتابخانه مرکزی می‌روی و برمی‌گردد تا شاید سر از کارشان دریاوری. نیم ساعتی که به همین منوال می‌گذرد، صداهایی می‌شنوی که به ترتیب از اطراف دانشگاه بلند می‌شود:

«معیشت، منزلت / حق مسلم ماست»
 «نه شورش، نه بلوا / فقط حق فقرا»
 «بنزین گرون تر شده / فقیر فقیر تر شده»
 «تورم، گرانی / پاسخگو باش روحانی!»
 «دولت بی‌کفایت / آتیش زده به ملت»

خب حالا معلوم می‌شود که گویا دانشجویان هم با این تصمیم دولت

گرون بشه؟ می‌خواهم برگردم به سمتش و بگویم نه! این‌ها همه مخالف این گرانی‌اند اما... تا دارم به بقیه حرف می‌زنم، پسر دیگری - که گویا از اول هم مخاطب سوال او بوده و نه من! - می‌گوید: آره دیگه! اینا که غمشون نیست. بسیجی‌اند!

«بَيْنَهُمَا بَرْخٌ لَّيْبِغِيَانٍ»

چه شد؟! این‌ها غمشان نیست؟ این‌ها هم که از همان اول داشتند همین شعارها را می‌دادند. با خودم می‌گویم نکنند حرف این برادرمان درست باشد و تصمیم می‌گیرم نزدیک‌تر بشوم که ببینم کدام‌ها غمشان هست و کدام‌ها نه. بین دو طرف بیست متری فاصله است و باز هم همان وضعیت عکاس و حفاظت در بین دانشجویها. می‌روم سمت آن گروه. منظورم گروهی است که تا اینجا همراهشان نبودم، و حالا به سر در نزدیک‌ترند، و دارند شعار می‌دهند: «توپ، تانک، فشفشه / ایران، دمشق نمیشه!» یک نفر بینشان است که مثل پسر چکمه‌ای آن طرف، بقیه را راه می‌اندازد. می‌روم طرفش و می‌گویم برادر! به سمت برمی‌گردد. می‌خواهم بیرسم نکنند شما از آن‌ها جدایی؟ که می‌بینم عجب سوال بیجایی! به جایش می‌پرسم: چرا هم شما و هم آن‌ها یک شعار را نمی‌دهید؟ حرف‌هایتان که شبیه به هم است، چندتا شعار انتخاب کنید و باهم بروید در کارش! اینجوری صدای دانشگاه هم بلندتر می‌شود! با لبخندی که از لحظه اول صحبت‌مان روی صورتش است می‌گوید: فکر خوبیست. موافقم! برو بهشان بگو... و من هم ذوق‌زده از میانجی‌گری‌ام می‌دوم سمت گروه دیگر: آقا! اون بچه‌ها موافقند که باهم روی چندتا شعار توافق کنیم و دسته‌جمعی بگوییم! فکر خوبیه نه؟! صدایم خیلی بلند نیست، اما همان چند نفری که می‌شنوند، با اخم و تعجب به هم نگاه می‌کنند و بعد دوباره بین جمعیت گم می‌شوند. کمی منتظر می‌مانم و می‌بینم خبری نشد. تصمیم می‌گیرم برگردم سمت همان گروه، یا به قول آن دوستان: بسیجی‌ها، و بگویم که این‌ها - یعنی دقیقاً کی‌ها؟ - نپذیرفتند. همین‌که از جمعشان بیرون می‌آیم شعار جدیدی را می‌شنوم: «توپ، تانک، فشفشه / بسیج باید گم بشه!»

بودند، از آن طرف رفتند. آخ. کاش من هم از آن طرف می‌رفتم. اما خیالی نیست، چند دقیقه بعد آن بالا دوباره بهم می‌رسیم. با همین خیالات همراه چپی‌ها ادامه می‌دهم. چشم می‌چرخانم که نگاه دقیق‌تری به همراهان موقتم بیندازم.

چند نفری از دوستانم را می‌بینم. یکیشان آشنا تر است؛ اردو ورودی‌های مشهد بسیج را باهم بودیم. می‌روم سمتش که از غربت دریابم. به اسم کوچک صدایش می‌زنم و سلام می‌کنم. نمی‌شنود. جلوتر می‌روم و خودم را سر راهش می‌گذارم تا مرا ببیند. سلام را جواب می‌دهد، اما انگار از دیدنم خوشحال نیست. می‌گویم اینجا چه می‌کنی برادر! بدون اینکه نگاهم کند می‌گوید: برای تماشا... می‌خواستم بیرسم که خوب چرا تو هم همراه این دوستان شعار نمی‌دهی، که حس می‌کنم احتمالاً برخورد گرمی نداشته باشد و ادامه نمی‌دهم. کمی فاصله می‌گیرم. دختری با کت بلند و کفش پاشنه‌دار که به مدل عربی حجاب بسته را می‌بینم که انگار فارسی هم خوب بلد است و شعار می‌دهد. گوشه دیگری، پسر هیکلی ریش‌بلندی که کت خاکی پوشیده و شلوار جین مشکی‌اش را زده داخل چکمه‌هایش، داخل جمعیت می‌چرخد و شعار می‌گیرد. رویش را نپوشانده، اما عینک دودی از چشمانش نمی‌افتد.

آرایش ثانویه

اینجا جلوی دانشکده حقوق و علوم سیاسی. در مدتی که گروه ما ساختمان کتابخانه را دور زده، گروه دیگر کمتر حرکت کرده و فقط چندمتری آمده بالاتر. انگار تعداد بیشترشان، سرعتشان را گرفته، یا شاید هم مایل نیستند خیلی از آنجا دور بشوند. خوب به هر حال حالا دوباره دو گروه بهم رسیده‌اند، زیر سقف آبی جنب نماز جمعه. صداها زیر سقف کاذب بلندتر شنیده می‌شود. شعارها هنوز هماهنگ نشده و هر کدام یک چیزی می‌خوانند و بین خودشان دست می‌زنند. چند نفری این بین که انگار آشنا ترند، زودتر به همدیگر ملحق می‌شوند و دست می‌دهند. دختری که آن گوشه ایستاده و تماشا می‌کند به گروه سمت راست اشاره می‌کند و می‌پرسد: یعنی الان اینا موافقن با این که بنزین





هویت ما، دشمنی ماست

خب دیگر، مساله روشن است. این طرف با آن طرف فرق دارد! طرف راست گویا بسیجی‌اند و از گرانی بنزین و تصمیمات دولت ناراضی‌اند، و طرف چپ... طرف چپ هم از تصمیمات دولت ناراضی‌اند، اما خب اسمشان چیست؟ چه فرقی با همین‌ها دارند؟ و سوال مهم این است که چرا بسیجی‌ها باید خود را مقابل گروهی تعریف کنند که دارد به این دولت حمله می‌کند؟ یکی از بچه‌هایی که روی سکو نشسته و تماشا می‌کند از دوستش می‌پرسد: -میگن چی باید گم بشه؟ و دوستش که انگار خوب نشنیده است می‌گوید: -وزیر! میگن وزیر باید گم بشه! -ایول!

احساس سوختن به تماشا نمی‌شود؟

از این‌جا دیگر فضا عوض می‌شود. پسر چکمه‌پوش همراه یک دختر شال و کلاه‌دار از جمع می‌آید بیرون و با چند نفری صحبت می‌کند. گروهش همچنان یک‌درمیان به دولت و بسیج شعار می‌دهند. گاهی که آن بین یکی شعار تندتری می‌پراند، یکهو صدا می‌خوابد و بعضی‌هایشان بهم نگاه می‌کنند که: این دیگر از کجا آمد! حراست دانشگاه بین دو گروه ایستاده و گاهی بینشان رفت‌وآمد می‌کند و چیزهایی دم گوش دانشجویها می‌گوید. تماشاچی‌ها دارند با شوخی و خنده ماجرا را دنبال می‌کنند و هر از گاهی در پاسخ «توپ، تانک، فشفشه...» می‌گویند: این توپ باید گل بشه! پسر لاغری که ریش‌های نارنجی دارد به دانشجویهای بسیجی اشاره می‌کند و به کناری‌اش می‌گوید: این‌ها همه لباس شخصی‌اند بابا! «غیربسیجی‌ها» برای جبران کمتر بودنشان به سمت ما می‌چرخند و شعار می‌دهند: «تماشاچی نمی‌خوایم / تماشاچی نمی‌خوایم» و «دانشجوی باغیرت / حمایت حمایت» و بعد شروع می‌کنند به خواندن سرود یار دبستانی. بسیجی‌ها هم سر جایشان ایستاده‌اند و همان قبلی‌ها را تکرار می‌کنند: «گرانی، یک‌دفعه، شبانه / امان از این طرح مدیرانه!» و یا «دست‌های پینه‌بسته / پای نظام نشسته». حالا دیگر، از آن دو گروه آن قدر شبیه، تنها چیزهای مشابه، بلند بودن صداها و دست‌زدن‌هاست.

«سر در» ناموس ماست

اگر هیچ‌وقت دانشجوی دانشگاه تهران نبوده‌اید و وقتی که از جلوی سر در

رد می‌شوید، با حسرت به آن نگاه می‌کنید و ناخودآگاه میل‌تان می‌کشد که با آن عکس بگیرید، نگران نباشید. شما مشکلی ندارید. راستش را بخواهید، خود دانشجویهای دانشگاه تهران هم عاشق عکس گرفتن با سر در اند. از همان روز اول که ورودی‌اند، تا روز آخر که فارغ‌التحصیل می‌شوند. وقتی در دانشگاه تهران برای تجمعی فراخوان داده می‌شود، یعنی همه چیز مقدمه است برای حرکت به سمت سر در و درنهایت ثبت یک فریم عکس؛ که یعنی اینجا، دانشگاه مادر، دست ماست! سر در، به هر آن چه که زیرش باشد، ضریب می‌دهد. گروهی که از چپ رفته بودند و اسمشان را «چپ‌ها» گذاشته‌ایم، به هر دری می‌زنند راهشان را به سر در بسته می‌بینند. برمی‌گردند بالا و از طرف دیگری دوباره می‌روند پایین، خودشان را می‌چسبانند به نرده‌های سبزرنگ دانشگاه تهران و بین خودشان بحث می‌کنند که چگونه از نرده‌ها رد شوند و بریزند در خیابان. نرده‌ها بلند است، ناچار داخل دانشگاه می‌مانند و شعارهایشان را ادامه می‌دهند: «دانشجو، کارگر / ایستاده‌ایم در سنگر» بسیجی‌ها هم، صد متر آن طرف‌تر، سر در را گرفته‌اند و صدایشان بلند است: «**دانشجوی مسلمان / فدای مستضعفان**». خورشید در حال غروب است و عابران خیابان انقلاب که دانشگاه تهران را از درون نمی‌شناسند، از لابه‌لای نرده‌ها و موتورهای نیروهای انتظامی، با تعجب این نمایشگاه را تماشا می‌کنند، و متوجه نمی‌شوند امروز درون دانشگاه تهران چه خبر بود. دو گروهی که حالا شعارهای هم‌دیگر را هم نمی‌شنوند.

به خانه برمی‌گردیم

دیگر به زور و فقط زیر نور چراغ‌های دانشگاه می‌شود حجم جمعیت را دید و صداها هم پس از این یکی دو ساعت فروکش کرده. چپ‌ها، ناامید از دانشگاه و خیابان، دیگر پراکنده می‌شوند و بسیجی‌ها هم زیر سر در اذان می‌گویند و همان‌جا نماز جماعت می‌خوانند. ساعت حدود ۶ و ۷ عصر است. دانشگاه، امن و آرام، به شب تحویل داده می‌شود، تا سحر چه زاید باز...

راند دوم، و شاید آخر

این‌که هر گروه شب را چگونه گذرانده، نمی‌دانیم. این‌که در اتاق فکرها چه گفته شد و چه گذشت را هم، فردا از دانشگاه تهران، فقط



SNN
Mehrdad Esfahani

گیرشان نیامد و نهایتاً خزیدند در سالن همایش پردیس هنر، و تا همین امروز، که دستشان از همیشه خالی تر است. چپها هیچ در بازی مقابل خود ندارند، و از هر روزه‌ای مثل ۱۶ آذرها، یا سخنرانی رئیس‌جمهور در دانشگاه یا همین گران‌شدن بنزین، می‌خواهند خودشان را از خانه‌های تیمی بکشند بیرون. امروز، هوای چپها، مثل باران ریز و ابر دود سیگار بالای سرشان، تراژیک و نفسگیر است. جمع بدون لیدر و چنددسته‌ای که هر وقت خسته می‌شوند، یکی از بینشان شعار جدیدی داد می‌زند، که اگر همین هم کمی تندتر باشد و از حداندازه «نان، کار، آزادی» بیشتر برود، یک‌درمیان همراهی نمی‌کنند.

آخرین کارت، و نه بهترین کارت

این روزها بعد از غروب آفتاب، بعضی شهرها متلاطم و آشوب‌زده‌اند. طبق معمول، تا صدای مردم بلند می‌شود، قبل از این‌که شنیده شود، سوارش می‌شوند و می‌برند همان طرفها که خودشان می‌خواهند. شاید همین ایده و شکست دیروز بود که جرقه‌ای در ذهن چپها انداخت که تیر آخرشان را بزنند: حالا که نه پردیس و نه سر در را نداریم، راه خیابان هم که بسته است، می‌ماند نرده‌ها! از کاجستان می‌گذریم و نش انقلاب و ۱۶ آذر می‌چسبیم به نرده‌ها. حالا چسبیده به نرده‌ها هم نشد، نشد. آنقدر داد می‌زنیم تا شاید کسی بیاید! جیغ می‌کشیم و شعار می‌دهیم! «هم‌وطن باغیرت / ماشینتو خاموش کن!» خاموش کن و بیا اینجا و بین ما چه می‌گوییم. انقلاب را ببند و بیا پیش ما تا باهم بریزیم در شهر و هر چه دم‌دستان است به رنگ خودمان در بیاوریم...

مردم از کنار نرده‌ها می‌گذرند و هرازگاهی نگاه رقت‌آمیزی به صورت‌های بی‌رمق جمع پنجاه نفره می‌اندازند که با صداهای نامفهوم، آخرین تلاش‌هایشان را برای جلب نظر عابران خرج می‌کنند. آن عده که برای تماشا و کنجکاوی از دیروز بین چپها می‌چرخیدند، حالا دیگر حوصله‌شان سررفته و یکی یکی جدا می‌شوند. بعضی‌ها هم که به این جمع دل بسته بودند و می‌رفتند که بنزین را ارزان کنند یا باری از دوش کسی بردارند، حالا همه‌شان را کنج لاو گاردن می‌بینند؛ خسته، سرگردان، و مبتذل. لاو گاردن اولین بارش نیست که شکست عشقی را می‌بیند، **اما ما، آخرین باری است که برای عدالت، به چپها، یا کسانی که ادایش را درمی‌آورند، دل می‌بندیم.**

سر در، همچنان لبریز از انقلابی‌هاست. بدون ضعف، بدون یأس و آسوده.

یک خبر دهان به دهان می‌چرخید: «امروز دوباره تجمع!» و همین بدون هیچ جزئیاتی و بدون حتی یک خط نوشته برای دعوت به حضور. باز هم از همان حوالی ۳ و ۴ بعدازظهر دیگر جلوی سر در خلوت نبود. دقایقی کشید تا هر دو گروه که حالا بزرگ‌تر و تازه‌نفس شده بودند مجدداً همان آرایش دیروز را بگیرند: بسیجی‌ها سر در، چپها محوطه. البته از بعد نماز ظهر و عصر، بسیجی‌ها در پردیس می‌چرخیدند و چپها هم در چند دانشکده یارگیری می‌کردند. شعارها هم انگار به‌روز شده بود و گاهی با یک مصرع دوم کامل‌تر شده بودند: «اصلاح اقتصادی با شوک‌دادن نمیشه / آشوبگر بی‌ریشه، تهران دمشق نمیشه»

«در» به «در»

بسیجی‌ها که انگار همه انرژی‌شان را از سر در می‌گیرند، قصد ندارند به هیچ قیمتی از کنارش تکان بخورند و سفت‌وسخت بنای بتونی قدیمی را در قرق خودشان دارند. چپها، یا همان غیربسیجی‌ها، که می‌بینند با نفرات فعلی‌شان، عکس با سر در که هیچ، حتی به لمس سر در هم نمی‌رسند، با همان جمع مسیر دیروز را تکرار می‌کنند و با شعارهای رنگارنگ، از دانشکده‌های دوروبر بچه‌هایی که تازه کلاسشان تمام شده یا هنوز مرددند را به خوشان اضافه می‌کنند. بعد دوباره می‌آیند سمت سر در و باز برمی‌گردند بالا. انگار آرزوی فتح سر در قرار است روی دلشان بماند. خب حالا این در نشد، یک در دیگر! اصلاً سر در هم مثل همه درها. چه فرقی دارد. می‌رویم در قدس، از آن جا هم می‌شود به خیابان رسید. بله آقایان، جمع کنید برویم آن سمت. از قدیم هم می‌گفتند که خدا -یا هر چیز دیگری که دینش افیون نیست و این‌ها- گر ز حکمت ببندد دری، ز رحمت... آه! انگار این‌جا کسی نیست که ما را ببیند، یعنی با این وضع برویم بیرون؟ نه بهتر است بمانیم. هنوز در ۱۶ آذر هم هست و آن هم خوب است دیگر. برویم آن طرفی. شاید آن‌جا دوربین‌ها و مردم منتظرمان باشند که دیگر برویم... عجب! این در هم باز نیست!

چپی که بود، چپی که نیست

چپها مدت‌هاست که مقابل خودشان هیچ در بازی نمی‌بینند. از همان دهه ۶۰ که در دانشگاه تهران با همین خط امامی‌ها شب و روز بحث می‌کردند و آخرش دست از پا درازتر برمی‌گشتند، تا زمستان ۹۶ که دوربین بی‌بی‌سی را روی ساختمان مقابل سر در کاشته بودند و نمی‌توانستند حتی یک سطل آشغال را بکشاند و دم در آتش بزنند، تا تجمع اعتراض به حجاب بهار ۹۸ که هر چه دور دانشگاه چرخیدند چیزی